

ما از عدالت سهمی داریم
سازمان حقوق بشر ایران

سال چهارم شماره ۹۹

۲۶ فروردین ۱۳۹۷ / ۱۵ آوریل ۲۰۱۹

حقوق ما

پاسخگویی نهادهای قدرت در ایران

شولنگه‌بنا

مجمع تشخیص نظام



شولنگه‌بنا

مجمع تشخیص نظام

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: احسان حسینزاده، شهرزاد کریمی (تمام مصاحبه‌ها)

صفحه بندی: ماهور خوش قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است

یادداشت هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست

مکانیسم حقوقی پاسخ‌گویی نهادهای قدرت در ایران

بنی‌صدر: پاسخ‌گو شدن جز با انتقال ولایت به جمهور مردم
ممکن نمی‌شود

شیرین عبادی: با وجود قانون اساسی فعلی، هیچ اصلاح
بنیادینی در ایران ممکن نیست

«آیین دادرسی جمهوری اسلامی را از کتاب‌های فقهی قرن
پنجم و ششم هجری در آورده‌اند»

در حکومت‌های استبدادی، قانون در قید و بند حاکمیت است



مکانیسم حقوقی پاسخ‌گویی نهادهای قدرت در ایران



احسان حسین‌زاده

پاسخ‌گویی^۱ یکی از ارکان مهم حاکمیت قانون به شمار می‌رود. این اهمیت تا جاییست که مجمع عمومی سازمان ملل در تعریف حاکمیت قانون می‌گوید حاکمیت قانون اصل اساسی حاکمیتی است که مهم‌ترین عنصر آن پاسخ‌گویی افراد، نهادها و مهم‌تر از همه، دولت، در برابر قانون است.^۲ پاسخ‌گویی اصحاب قدرت به صاحبان اصلی قدرت - یعنی مردم - ضامن جلوگیری از تشکیل یک حکومت فاسد است. در بسیاری از قوانین اساسی کشورهای صاحب دموکراسی، متن قانون اساسی با عبارت «ما مردم»^۳ آغاز می‌شود. وقتی صاحب اصلی قدرت را مردم بدانیم و سیاستمداران و مسئولین اجرایی را تنها نمایندگان از جانب مردم بدانیم که باید حساب دوران نمایندگی‌شان را پس بدهند، این حساب بی‌شک باید به مردم پس داده شود.

در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی، نظام سیاسی از سه قوه‌ی به‌ظاهر مستقل و یک مقام رهبری تشکیل شده است. بر خلاف نظر بسیاری از حقوقدانان که سیستم حکومتی جمهوری اسلامی را متشکل از سه قوه می‌دانند، نگارنده معتقد است سیستم حکومتی جمهوری اسلامی از سه قوه (مجریه، قضاییه و مقننه) و یک رهبر تشکیل شده است که مقام رهبری به لحاظ اهمیت آن به هیچ‌وجه نباید نادیده انگاشته شود. حال باید دید چه مکانیزم پاسخ‌گویی برای این

1. accountability
2. <https://www.un.org/ruleoflaw/what-is-the-rule-of-law/>
3. We The People

وقتی صاحب اصلی
قدرت را مردم بدانیم و
سیاستمداران و مسئولین
اجرایی را تنها نمایندگان از
جانب مردم بدانیم که باید
حساب دوران نمایندگی‌شان
را پس بدهند، این حساب
بی‌شک باید به «مردم»
پس داده شود.

چهار نهاد داری قدرت پیش‌بینی شده است.

اغلب دموکراسی‌های دنیا از سه قوه مستقل از هم تشکیل می‌شوند که این سه قوه ناظر بر عملکرد همدیگرند. نظارت این سه قوه برهم و اجبار در پاسخ‌گویی این سه قوه به همدیگر ضامن عدم شکل‌گیری فساد در قدرت است.

پاسخ‌گویی قوه مجریه

بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قوه مجریه که اصلی‌ترین بخش حاکمیتی نظام و بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین آن نیز محسوب می‌شود، باید به مجلس شورای اسلامی پاسخ‌گو باشد. وزیرای کابینه دولت و همچنین شخص رئیس‌جمهور همواره در خطر استیضاح نمایندگان مجلس قرار دارند. بر اساس اصل ۸۹ قانون اساسی نمایندگان مجلس می‌توانند در صورتی که از عملکرد وزرا یا رئیس‌جمهور ناراضی باشند، آنها را به مجلس فراخوانده و بابت عملکرد ضعیف، آنها را مورد سوال قرار دهند. در صورتی که نمایندگان از پاسخ وزرا یا رئیس‌جمهور قانع نشوند، می‌توانند رأی به عدم

صلاحیت وزرای کابینه بدهند و وزیر را از وزارت خلع کنند. اما بحث در مورد استیضاح رئیس‌جمهور کمی متفاوت است. اعلام عدم کفایت رئیس‌جمهور در انجام وظایفش در اختیار دو سوم نمایندگان مجلس است اما عزل رئیس‌جمهور در اختیار مجلس نیست و تنها در اختیار رهبر جمهوری اسلامی است. اتفاقاً یکی از مشکلات اساسی پاسخ‌گویی اصحاب قدرت در نظام جمهوری اسلامی هم همین مسأله است که در ادامه در مورد آن صحبت خواهد شد.

قوه قضاییه نیز ناظر بر عملکرد قوه مجریه است و هم از طریق دیوان عالی کشور، دادگاه کارکنان دولت، سازمان بازرسی کل کشور و نیز از طریق دادگاه‌های عمومی و دیوان عالی کشور می‌تواند هم بر مصوبات و تصمیمات خلاف قانون قوه مجریه خط بطلان بکشد و هم کارکنان قوه مجریه را بابت عملکردشان مورد بازخواست قرار دهد.

پاسخ‌گویی قوه قضاییه

قوه قضاییه جمهوری اسلامی به هیچ نهادی جز رهبر پاسخگو

یکبار بین رهبران مختلف از نمایندگانی از بین دیدگاه‌های مختلف مردم انتخاب شود، شاید ایرادی نمی‌داشت اما مشکل اینجاست که وقتی خود رهبر جمهوری اسلامی به کسی پاسخ گو نیست، قطعاً کل حاکمیت جمهوری اسلامی یک حاکمیت غیرپاسخ‌گو خواهد بود.

هرچند مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی، هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا حائز صفات رهبری نباشد مجلس خبرگان می‌تواند رهبر را برکنار کند. اما اینجا دو اشکال عمده وجود دارد: یک اشکال ساختاری و دیگری اشکال عملی!

اشکال ساختاری این است که هیچ محدودیت زمانی برای رهبری یک فرد در نظر گرفته نشده است. رهبری که دارای اختیارات بی‌حد و حصر مذکور در اصل ۱۱۰ قانون اساسی است، نباید برای مدتی نامحدود رهبر باشد؛ چرا که تجمیع قدرت در دست یک شخص برای مدتی بیش از هشت سال فسادآور است. به همین علت است که در اکثر نظام‌های سیاسی دنیا رئیس‌جمهور تنها برای دو دوره متوالی می‌تواند در قدرت بماند. اشکال عملی هم آن است که تا به امروز مجلس خبرگان نشانی از نظارت بر رهبر را از خود نشان نداده و تمام جلسات مجلس خبرگان به تعریف و تمجید از رهبر گذشته است.

برای مثال در آخرین جلسه هیأت رئیسه مجلس خبرگان رهبری، یکی از اعضا می‌گوید: «...امیدواریم خداوند سایه مقام معظم رهبری را بر سر ما مستدام کند.» یا در جایی دیگر یکی دیگر از اعضا می‌گوید باید گزارش یک مسأله‌ای را خدمت مقام معظم رهبری ارائه کنیم! حال آن‌که اگر مجلس خبرگان ناظر بر عملکرد رهبر بود، دقیقاً باید روند جلسات برعکس بود و حداقلی از سوال و جواب در مورد نحوه سیاست‌گذاری برای اداره کشور که مسئول اصلی آن رهبر است، از ایشان پرسیده می‌شد و گزارش آن به نظر رسانه‌ها می‌رسید.

نتیجه این‌که در نظام قدرت در جمهوری اسلامی، افزون بر اینکه نظریه تفکیک قوا رعایت نشده است، تأسیس نهاد رهبری با اختیارات بی‌اندازه مطابق اصل ۱۱۰، موجب اخلاص در روند پاسخ‌گویی اصحاب قدرت به مردم شده است و این رویه تنها بعد از حذف جایگاه رهبری و بازگشت به اصول دموکراتیک در نظام قدرت، قابلیت اصلاح خواهد داشت.



پاسخ‌گویی مقام رهبری و جمع‌بندی

در جمع‌بندی مطالب پیش گفته شد که هر سه قوه در جمهوری اسلامی نهایتاً نه در مقابل مردم که در مقابل رهبر جمهوری اسلامی پاسخگو هستند. رئیس قوه مجریه تنها در صورت موافقت رهبر می‌تواند از سمت خود برکنار شود؛ رئیس قوه قضاییه در صورتی که اشتباهی داشته باشد، تنها به رهبر جمهوری اسلامی پاسخگوست و نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز در مقابل دو رکن پاسخگو هستند: اول هیأت نظارت بر رفتار نمایندگان مجلس و دوم قوه قضاییه. متأسفانه نمایندگان مجلس همگی از فیلتر شورای نگهبان عبور می‌کنند؛ شورای نگهبانی که ۶ عضو آن به‌دستور مستقیم رهبر انتخاب می‌شود و ۶ عضو حقوقدان آن نیز توسط رئیس قوه قضاییه‌ای برای انتخاب به مجلس معرفی می‌شود که خود منتخب رهبر جمهوری اسلامی است. لذا انتظار نمی‌رود نمایندگانی که همه آنها از طیف و جناح فکری خاصی هستند، نظارت درستی بر رفتار یکدیگر داشته باشند. همین‌طور نمایندگان مجلس در برابر قوه قضاییه نیز می‌توانند پاسخگو باشند که البته با رعایت مصونیت‌های نمایندگی، باز هم سیستم مناسبی برای پاسخ‌گویی نمایندگان نیست؛ رئیس قوه قضاییه خود به یک نهاد غیر دموکراتیک بنام رهبری پاسخگوست.

در نهایت هر سه قوه در نظام جمهوری اسلامی به رهبر پاسخگو هستند. اما آیا پاسخگو بودن به رهبر ایرادی دارد؟ قطعاً اگر مقام رهبری در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی یک نهاد دموکراتیک بود و قدرت می‌توانست هر چند سال

نیست. رهبر هر پنج سال یکبار ریاست قوه قضاییه را تنها با تشخیص خود انتخاب می‌کند و عزل او هم در اختیار رهبر است. رئیس قوه قضاییه جز رهبر به کسی پاسخگو نیست و همین مسأله یکی از بزرگترین مشکلات دستگاه عدالت در ایران است. با توجه به اینکه نهاد وکالت -به‌عنوان یکی از ابزارهای پاسخگو کردن قوه قضاییه- در ایران مستقل نیست، پاسخ‌گویی قوه قضاییه از این لحاظ اهمیت فراوانی می‌یابد. هیأت مدیره تمام کانون‌های وکلای دادگستری توسط دادگاه انتظامی قضاوت (که زیر نظر قوه قضاییه است) تأیید صلاحیت می‌شوند و با توجه به اینکه وکلا همیشه اولین مدافعان اجرای قانون در دادگاه‌ها هستند و به‌لحاظ اقتضای شغلشان به نوعی نگهبانان مردمی حاکمیت قانونند، عدم پاسخ‌گویی قوه قضاییه به یک نهاد دموکراتیک جز رهبر، عملاً کارایی نهاد وکالت را نیز در سیستم پاسخ‌گویی از عمل انداخته است.

پاسخ‌گویی مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی نیز به سه نهاد دیگر پاسخگوست. اول به خود مجلس بابت ایفای وظایف نمایندگی، دوم به مجلس شورای نگهبان بابت انطباق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع اسلام و سوم به قوه قضاییه!

ایرادهای سیستم حقوقی پاسخ‌گویی در نظام جمهوری اسلامی

سه اشکال عمده در مکانیزم حقوقی پاسخ‌گویی اصحاب قدرت در نظام جمهوری اسلامی وجود دارد که نه تنها اساساً اصل پاسخ‌گویی را زیر سوال برده است، بلکه اساس جمهوری نظام جمهوری اسلامی را نیز با تردید مواجه ساخته است. اولین اشکال این است که تمام مکانیزم‌های پاسخ‌گویی به رهبر جمهوری اسلامی ختم می‌شوند. یعنی به‌جای ختم شدن این حسابرسی‌ها به نمایندگان مردم، تمام حساب‌ها باید به شخص رهبر پس داده شوند.

دومین اشکال اینکه نمایندگان مجلس شورای اسلامی، رئیس‌جمهور نظام و همین‌طور رئیس قوه قضاییه، هیچ کدام از تئوری نمایندگی در یک سیستم دموکراتیک تبعیت نمی‌کنند. بدین معنا که روسای این سه قوه اساساً نماینده واقعی مردم نیستند. با وجود شورای نگهبان قانون اساسی که متشکل از شش نماینده فقیه رهبر و شش نماینده منتخب رئیس قوه و مجلس است، اجازه کاندیداتوری به نمایندگان اقشار مختلف مردم را نمی‌دهند. بدین صورت، صرفاً نمایندگان

قشری خاص تأیید صلاحیت می‌شوند و از فیلتر شورای نگهبان عبور می‌کنند. لذا این مجلس و این رئیس‌جمهور به هیچ‌وجه نمایندگان واقعی مردم قلمداد نمی‌شوند بلکه نمایندگان ارائه شده شورای نگهبان هستند که عموماً دارای گرایشات دینی و سیاسی مشخصی‌اند و می‌توان با مطالعه موردی الگوی مشخصی را از آن استخراج کرد^۴.

سومین اشکال سیستم پاسخ‌گویی در نظام جمهوری اسلامی به بحث آزادی بیان بازمی‌گردد. مطبوعات همیشه یکی از مهم‌ترین عناصر فشار بر سیاستمداران برای پاسخ‌گویی هستند. هرچند که مطبوعات در زمره مکانیزم‌های رسانه‌ای برای پاسخ‌گویی قرار می‌گیرند اما فراهم آوردن فضای مناسب برای رسانه‌های آزاد خود بستری حقوقی می‌طلبد تا در این بستر بی‌خطر اهالی رسانه بتوانند عنصر شفافیت و پاسخ‌گویی را در هر نظام سیاسی پررنگ کنند. متأسفانه وضعیت آزادی بیان در نظام جمهوری اسلامی اسفناک است و طبق آخرین گزارش^۵ سازمان گزارشگران بدون مرز که چندی پیش منتشر شد، ایران ۱۷۰مین کشور از نظر رعایت آزادی بیان در جهان است.

ایران به یکی از بزرگترین زندان‌های اهالی مطبوعات بدل شده که این خطرات و نبود حمایت‌های حقوقی لازم از آزادی مطبوعات موجبات تضعیف پاسخ‌گویی در نظام جمهوری اسلامی را فراهم آورده است.

۴. برای مطالعه بیشتر در این مورد رجوع شود به

http://www.bbc.com/persian/iran/2009/05/090516_ba-ir88-

guardian-council

۵. <https://rsf.org/en/ranking>

بنی‌صدر: پاسخ‌گو شدن جز با انتقال ولایت به جمهور مردم ممکن نمی‌شود

شهرزاد کریمی

مجله حقوق ما درباره مسأله پاسخ‌گویی نهادهای قدرت در ایران، با ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهور ایران، گفت‌وگو کرده است که در پی می‌آید:

آقای بنی‌صدر! پاسخ‌گو بودن نهادهای قدرت چگونه می‌تواند به جلوگیری از فساد کمک کند؟ قدرت مردم در فشار به قدرتمندان با کمک قانون، چه تعریف متفاوتی از جامعه فعلی ایران می‌تواند به ما بدهد؟

هرگاه مراد شما از «نهادهای قدرت»، دولت، شامل قوای سه‌گانه و ابواب‌جمعی ولایت مطلقه فقیه و نیز مراکز قدرت خودکامه در بیرون رژیم (مافیاهای دارای شبکه روابط شخصی قدرت) باشد، بدیهی است که نمی‌توانند پاسخ‌گو شوند. زیرا پاسخ‌گو شدن یعنی این که ولایت (به معنای حق برابر و دوستانه‌ی شهروندان بر اداره امور کشور) نه از آن فقیه که از آن جمهور مردم ایران است.

در حقیقت، پاسخ‌گو شدن جز با انتقال ولایت به جمهور مردم ممکن نمی‌شود. هرگاه تمامی شهروندان حق برابر بر اداره جامعه و کشور خود بیابند، آنگاه دولت مجموعه‌ای حقوق‌مند می‌شود. یعنی هر نهاد برابر حقوق پنج‌گانه (حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه به‌عنوان عضو جامعه جهانی) عمل می‌کند و رابطه آن‌ها را نیز حقوق تنظیم می‌کنند.

که برابر قانون اساسی رژیم ولایت مطلقه فقیه ایجاد شده‌است، تجربه چهل ساله، پاسخ پرسش شماسست. اصل یک‌صد و هفتاد و چهارم قانون اساسی می‌گوید کار سازمان بازرسی کل کشور، نظارت بر حسن اجرای قوانین در دستگاه‌های اداری است. این سازمان، تحت نظر رئیس قوه قضائیه است. به سخن دیگر، تابع ولایت مطلقه فقیه است. در عمل، شبکه‌بندی‌هایی که دولت و اقتصاد را در اختیار دارند، این سازمان را به کار می‌برند. برای برداشتن موانع اداری از سر راه رانت‌خواری‌های خویش. بدین‌قرار، در محدوده این قانون اساسی، از این سازمان، در تنظیم رابطه‌های اداری با حقوق، کاری ساخته نمی‌شود.

برای آنکه چنین سازمانی کارآیی پیدا کند، ساختار دولت می‌باید تغییر کند: از دولت قدرت محور به دولت حقوق محور. هرگاه این تغییر انجام پذیرد، سازمانی می‌جوید بر اصل چهار صد و هفتم قانون اساسی پیشنهادی:

اصل چهارصد و هفدهم: نهاد ملی مدیریت خوب و مبارزه با فساد به منظور ترویج فرهنگ مدیریت خوب و توسعه شیوه‌های علمی در اداره کشور و تقویت سیاست‌های مبارزه با فساد اداری و مالی در بخش عمومی و خصوصی و تحکیم اصول شفافیت، صداقت و پاسخ‌گویی در کشور تشکیل می‌شود. نهاد باید تحقیقات مستمر برای تحقق این اهداف انجام دهد و وضعیت را مرتب به مردم اطلاع دهد. مقامات نهاد همچنین باید در مورد طرح‌ها و لوایح مربوط به حوزه صلاحیت خود به مشورت فراخوانده شوند. این نهاد از اعضای مستقل، بی‌طرف و صالح که برای یک دوره شش ساله انتخاب می‌شوند، تشکیل می‌شود. ولی یک سوم از اعضاء هر دو سال جایگزین می‌گردند. چند و چون تشکیلات آن را قانون معین می‌کند.

یکی از دغدغه‌هایی که خصوصاً در سال‌های گذشته، مسئله فساد مالی دولتی و سازمان یافته است. شکل تقسیم بودجه نهادهایی که منتفع می‌شوند و بی‌اطلاعی از چگونگی صرف بخش‌هایی که در ظاهر به نهادهایی با اسامی گمنام داده می‌شود و سر از جای دیگر در می‌آورد، موضوعی است که بی‌پاسخ باقی مانده است. آیا در قانون راهی برای آگاهی مردم درباره هزینه‌کردها و اعتراض به نوع آن پیش‌بینی شده و اگر نه، آیا راهکاری برایش وجود دارد؟

اگر شما فرض را بر این گذاشته باشید که چه پیش می‌آید اگر «رهبر» هم پاسخ‌گو بگردد و همه آن بخش از دولت که بیرون از دولت و تحت امر او است، جای خود را در دولت باز یابند، چه اندازه از فساد کاسته می‌شود، پاسخ این‌است که

۱،۱. اختیار باید متناسب با وظیفه باشد. اختیار مطلق متناسب با وظیفه مستبد توتالیتر است. ریشه فساد همین است. پاسخ‌گو شدنش، -گرچه ممکن نیست- بر فرض امکان، ریشه فساد را نمی‌خشکاند. زیرا اختیار مطلق که زور هم در اختیار داشته باشد، نمی‌تواند بیکار بماند و به کار رفتن زور، تخریب به بار می‌آورد.

۱،۲. مقایسه ولایت مطلقه با رژیم‌های توتالیتر (نازیسم و استالینیسم) بر ما معلوم می‌کند که به‌لحاظ محتوی یکی هستند الا اینکه فرهنگ جامعه‌ها و نیز فکر راهنما (همان اسلام فیضیه)، استقرار استبداد فراگیر را ناممکن کرده‌است.

۱،۳. مقایسه رژیم ولایت مطلقه فقیه با رژیم نروژ، بر ما معلوم می‌کند که

* در نروژ، در سلسله مراتب، هر مقام، وظایف و اختیارات متناسب با خود را دارد. به‌لحاظ نظری، رابطه‌ها را نیز حقوق تنظیم می‌کنند.

* در ایران، در سلسله مراتب، هر مقام، وظایف و اختیارات در خور آن را ندارد و رابطه‌ها را هم قدرت (ترکیبی از زور و پول و علم و فن و...) تنظیم می‌کند. از این‌رو، سلسله مراتبی که قانون ایجاد می‌کند، جای خود را به سلسله مراتبی می‌سپارد که قدرت ایجاد می‌کند. بدین‌خاطر است که «سردار» سلیمانی می‌تواند رئیس جمهوری سوریه را بدون اطلاع رئیس جمهوری و وزیر خارجه به ایران آورد و...

بدین‌قرار، ریشه فساد، محور شدن قدرت به جای حق است. این محور است که باید تغییر داد. هدف قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه که به مردم ایران و همه مردمان دیگر پیشنهاد می‌شود، ممکن کردن این جانشینی است.

درباره سازمان بازرسی کل کشور و مکانیزم عملکرد آن برای ما بگویید. این سازمان یک سامانه شکایت دارد. تا چه حد عملی است که بشود به لحاظ حقوقی و در حد محدوده قانون اساسی از وجود این سازمان بهره برد؟

باز اگر مقصود شما از «سازمان بازرسی کل کشور» همان باشد

بار دیگر یادآور می‌شوم که قانون اساسی رژیم ولایت مطلقه فقیه، نه حقوق که قدرت را محور می‌شناسد. رابطه‌ها را نیز قدرت برقرار می‌کند. بدین خاطر است که بر دولت، مافیاهای نظامی - مالی حاکم هستند و به بودجه دولت نقش رساندن رانت‌ها به حداکثر را می‌دهند. بنابر کم‌ترین برآورد، ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی ایران رانت است و نیز گفته‌اند که ۶۰ درصد آن رانت است. بخش عمده‌ای از اقتصاد بخش عمومی (اقتصادی که سپاه تصدی می‌کند و اموال رهبری و بنیاد مستضعفان و ...) از مهار دولت به‌مثابه سه قوه خارج هستند. باوجود ترکیب کنونی رژیم بودجه ساختاری جز آنچه دارد نمی‌تواند داشته باشد. این بودجه عامل مصرف محور شدن اقتصاد کشور و وابسته شدنش به اقتصاد مسلط است.

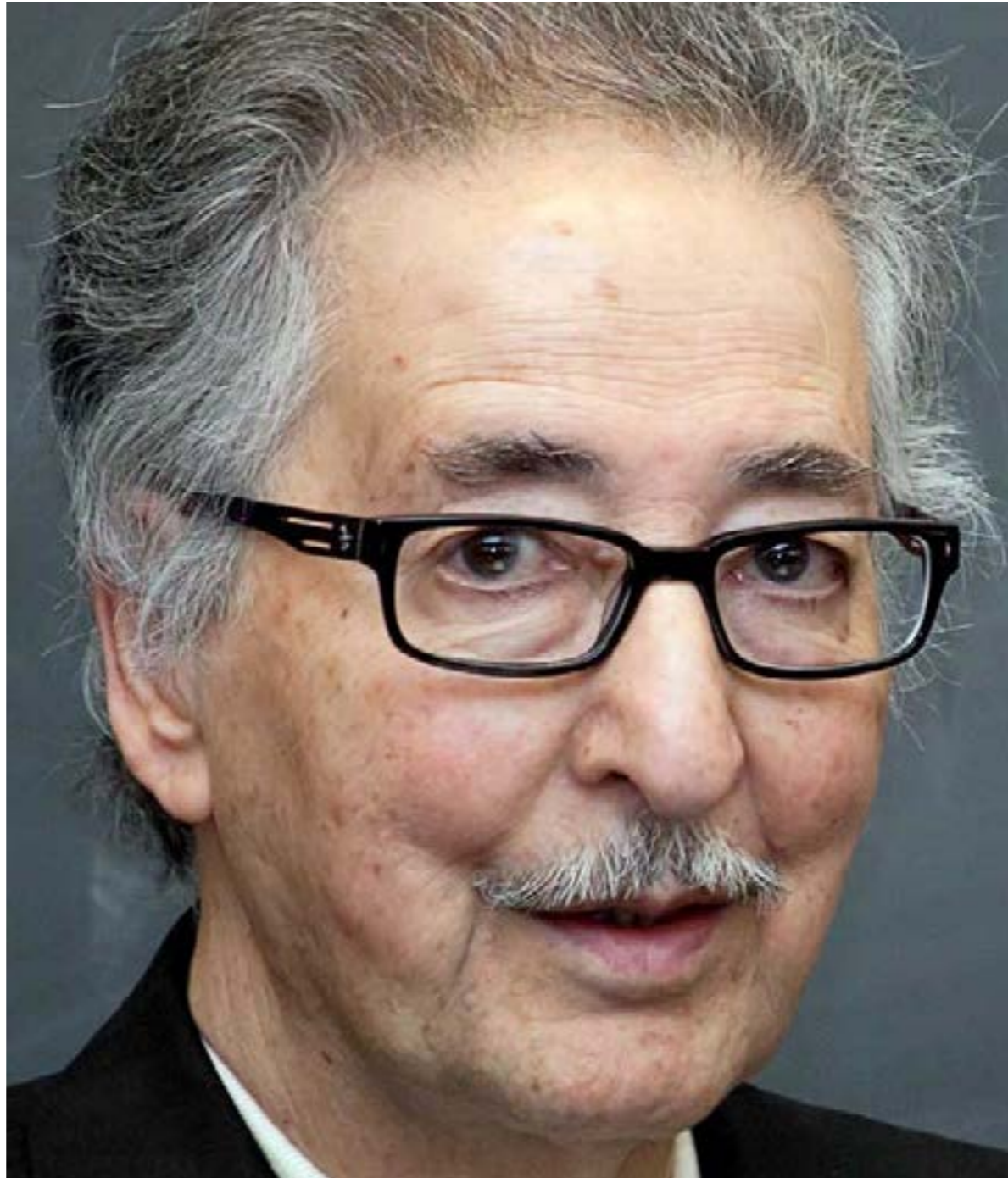
آیا در قانون اساسی رژیم، اصولی هستند که رشد را تعریف کرده باشند و به بودجه در رابطه با آن نقش داده باشند و آیا قانون اساسی بودجه شفاف را مقرر کرده‌است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها به قانون اساسی رژیم ولایت مطلقه فقیه مراجعه کنیم:

فصل چهارم قانون اساسی، از اصل ۴۳ تا ۵۵ به اقتصاد راجع است. دو اصل به بودجه اختصاص یافته‌اند. اصل پنجاه و دوم می‌گوید: «بودجه سالانه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود، از طرف دولت تهیه و برای رسیدگی و تصویب، به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌گردد. هرگونه تغییر در ارقام بودجه تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود».

و اصل پنجاه و سوم نیز می‌گوید: «کلیه دریافت‌های دولت در حسابهای خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه پرداخت‌ها، در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد».

این دو اصل نه به ترکیب بودجه می‌پردازد و نه به شفاف بودن آن و نه به نقش آن در اقتصاد کشور و نه رابطه آن را با رشد انسان و آبادانی طبیعت را معین می‌کند و نه مقرر می‌کنند که مردم باید از تمامی اقلام درآمدها و منشاء آنها و هزینه‌ها آگاه باشند و نه دولت (بمثنابه سه قوه) را مکلف می‌کند بودجه نباید کسری داشته باشد.

دو اصل واپسین، به دیوان محاسبات اختصاص یافته‌اند. اصل ۵۵ مقرر می‌کند که گزارش دیوان به مجلس باید به اطلاع عموم برسد. و این «به اطلاع عموم رسیدن» غیر از حق مردم بر اطلاع از اقلام درآمدها و منشاء آنها و هزینه‌ها است. در عمل نیز بخش محرمانه بودجه، هیچ‌گاه به اطلاع عموم



هرگاه تمامی شهروندان حق برابر بر اداره جامعه و کشور خود بیابند، آنگاه دولت مجموعه‌ای حق‌وند می‌شود.

نرسیده‌است.

راه‌کاری که وجود دارد، اجرای اصول قانون اساسی پیشنهادی درباره بودجه و رابطه آن با رشد است. رژیم استبدادی با تمایل به استبداد فراگیر، نمی‌تواند با اقتصاد تولید محور همخوانی پیدا کند. بنابراین، نمی‌تواند برنامه‌ای را اجرا کند برای بازگرداندن این اقتصاد به اقتصاد تولید محور. وگرنه،

پیچیده است. سوال این است که کنشگر یا فردی که در جامعه ایران به دنبال گردش آزاد اطلاعات و روشنگری است، با قوانین موجود شانس برای رسیدن به پاسخ دارد؟ با فرض این‌که این فرد تمام ریسک‌ها و خطرات پرسش‌گری را به جان بخرد، چه راهکار و ابزاری برای شروع دارد؟ قانون به‌عنوان ابزار یک شهروند چه مواردی برای ارائه دارد؟

در پاسخ به این پرسش عرض می‌کنم:

۴،۱. قدرت، بی‌نظمی و ناامنی پدید می‌آورد. نه تنها نهادهایی که در محدوده رژیم عمل می‌کنند، رابطه‌های خالی از نظم با یکدیگر دارند و از یکدیگر امنیت می‌ستانند، بلکه در درون هر یک از آنها نیز بی‌نظمی و ناامنی حاکم است؛ چرا که رابطه را قدرت تنظیم می‌کند. از این‌رو،

۴،۲. در روابط قوا، اطلاعات نقش تعیین کننده را دارند. بدین خاطر است که از مجرای روابط شخصی قدرت به خارج جریان پیدا می‌کنند. نمی‌بینید هیچ امری در این رژیم محرمانه نمی‌ماند؟

۴،۳. افزون بر این، موضع‌گیریهای مقامهای رژیم و سخنانی که بنابر موقع، بر زبان می‌آورند، دروغ‌ها در بردارند که با تناقض‌زدایی از آنها، می‌توان حقیقت‌ها را تحصیل کرد.

۴،۴. اما کارآمدترین روش این‌است. امر واقع (fait) تنها رخ نمی‌دهد. امرهای واقع مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند. بنابراین، امرهای واقع آشکار آگاه شدن از امرهای واقع نا آشکار را امکان می‌دهند. کسانی که بخواهند این روش را بکار ببرند، جلد اول کتاب امرهای واقع، نوشته ابوالحسن بنی‌صدر می‌تواند بکارشان آید.

۴،۵. مشکل اصلی این‌است که در درون کشور، حقیقت قابل بیان نیست زیرا زبان سرخ سر سبز می‌دهد برباد. با وجود این، ایرانیان از دیرباز، از راه زبان به گوش، جریان اطلاعات را برقرار می‌کردند. در دورانی که ملاتاریا کودتای خزنده را از راه برقرار کردن سانسورها، پیش می‌برد، این «راديو بازار» بود که بکار افتاد که همان جریان اطلاعات از دهان به گوش است.

اما آیا قانون امکانی را در اختیار می‌گذارد؟ بر فرض که پاسخ این پرسش آری باشد، ساختار رژیم با جریان آزاد اطلاعات و داده‌ها و اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها، در تضاد است. در آنچه به قانون مربوط می‌شود، یکی قانون اساسی و دیگری قانون مطبوعات است. اما در قانون اساسی رژیم،

اجرای اصول قانون اساسی پیشنهادی درباره بودجه و رشد را، بدون حتی اشاره به آن، می‌توانست به اجرا بگذارد.

رابطه پیچیده بین شورای نگهبان، رهبر، سپاه، قوه قضاییه و مجلس خبرگان و حتی نوع رقابت بر سر قدرت در این نهادها هنوز برای بسیاری مانند یک کلاف

اصل بیست و چهارم مقرر می‌کند که «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل را قانون معین می‌کند». بنابراین، بدون مراجعه به قانون مطبوعات که بسیار سخت‌گیرتر است، این اصل جریان آزاد اطلاعات و داده‌ها و… را ممنوع می‌کند. چراکه مبانی اسلام نه در قانون اساسی تبیین شده‌اند و نه در قانون عادی.

حقوق عمومی نیز مبهم هستند. تشخیص نیز با قوه‌ای است که وظیفه اصلی خود را نه تنظیم رابطه‌های با حقوق که «حفظ نظام» می‌داند. زبانی که در نوشتن این اصل به کار رفته است، زبان قدرت است. هرگاه اصل به زبان آزادی به نگارش در می‌آمد، چنین نوشته می‌شود:

«وسائل ارتباط جمعی وظیفه و برابر آن اختیار دارند که جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و فنون و داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار کنند. لذا، تمامی سانسورها ملغی هستند. و نیز وظیفه و اختیار دارند مدافع حقوق شهروندان باشند و در پیشگیری از فساد، نقش تعیین کننده‌ای دارند».

افزون بر این، سانسورها که باید ملغی شوند و نیز نقش وسائل ارتباط جمعی که بودجه آنها را دولت تأمین می‌کند و دیگر وسائل ارتباط جمعی، در قانون اساسی، مقرر می‌شوند.

بدین‌قرار، قانون اساسی و قانون مطبوعات راهکاری پیش پای کسی که خطرها را به جان می‌خرد، نمی‌گذارند. اگر می‌گذاشتند نیاز به آن نبود که جان خود را به دندان بگیرد. با وجود این، همواره می‌توان از حقیقت آگاه شود و آن‌را اظهار کرد. راه‌کار آگاه شدن از اطلاع‌ها، بالاتر، معلوم شد. اما اظهار اطلاع، بدون به خطر افتادن نیز وجود دارد و آن، هم استفاده از فنون موجود در انتقال اطلاع به جا یا جاهایی است که انتشار آن بلامانع است و هم انتشار آن حتی در محدوده رژیم است. در گذشته که وسائل فنی در اختیار نبودند، از جمله در استبداد شاه، اندیشه‌ها و اطلاع‌ها در سطح کشور پخش می‌شدند و دستگاه سانسور نمی‌توانست انتشار دهندگان را از انتشار و دریافت کنندگان را از دریافت بازدارد. سازوکار «رادیو بازار» بهترین روش است. با وجود این، روشهای دیگر نیز وجود دارند:

✽ شبکه روابط شخصی تنها اطلاع را به خارج خود جریان نمی‌دهد بلکه این شبکه اطلاع دریافتی را وقتی بکار تنظیم رابطه قوا بکار می‌آید، نیز، انتشار می‌دهد. بنابراین، یک راه‌کار

جریان دادن اطلاع در شبکه روابط شخصی گروه‌بندیهای در رابطه قوا با یکدیگر است. افشاگریهای درون رژیم ما را از اندازه کارآیی این روش آگاه می‌کنند. انتشاردهندگان نیاز ندارند خود را معرفی کنند تا که به خطر افتند.

✽ در رژیمهای هیتلر و استالین روشی آزمایش شده‌است و آزمایش موفق بوده‌است. انتشار اندیشه و اطلاع به زبانی که مأموران سانسور، نمی‌توانند آن را سانسور کنند اما مخاطبانی دارند که آنها را اندر می‌یابند.

✽ بکار گرفتن زبان رژیم برای جریان دادن اندیشه و اطلاع هم روشی است که در رژیم‌های استبدادی بکار رفته‌است. هم اکنون در ایران نیز بکار می‌رود. بیشتر در درون دستگاه اداری که سبب از هم گیسختگی دورنی آن می‌شود.

✽ انتشار اطلاع به زبان لطیفه که ایرانیان مبتکر آن بوده‌اند و هم اکنون نیز به‌کار می‌برند. همگانی‌تر کردن این روش، کار جریان اندیشه و اطلاع را بسیار آسان‌تر وبی‌خطرتر می‌کند.

✽ اندیشه و اطلاع وقتی تقریباً سانسور ناپذیر می‌شوند که به همه شهروندان راجع باشند. به دیگر سخن، حقی از حقوق شهروندان باشند، اندیشه‌ای باشد که فکر راهنمای جمعی بگردد، اطلاعی باشد که وجدان همگانی را غنی و شفاف کند. ✽ دانش و فنی باشند که بیشترین مردم را بکار می‌آید. از این جهت که قواعدی را بلا اجرا می‌کنند که هر قدرت استبدادی بکارشان می‌برد. بنابر یکی از این قواعد، قدرت پایدار نمی‌ماند هرگاه سطح دانش مردم بالاتر از سطح دانش بدنه رژیم استبدادی باشد.

✽ اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و داده‌هایی کارآیی دارند که جای ترس را تغییر می‌دهند. روشن سخن این‌که ترس را از جامعه به رژیم استبدادی منتقل می‌کنند. در حقیقت، ترسهایی که رژیم القاء می‌کند، واقعی نیستند. تنها با آشکارکردن وهم و دروغ بودن آنها، ترس جا عوض می‌کند و در رژیم مستقر می‌شود. چراکه لحظه رهایی مردم از ترسها، لحظه آغاز پایان رژیم است.

✽ از این‌رو، واقعیت را همان‌طور که روی داده است باید گفت و نوشت تا که مردم بی‌اعتماد به دستگاه تبلیغاتی رژیم، به وسائل ارتباط جمعی که حقیقت را می‌گویند و می‌نویسند، اعتماد کنند. بنابراین، می‌توان قلمروهایی غیر سیاسی را که رژیم بر آنها مهار ندارد و نمی‌تواند مهار پیدا کند، برای انتشار اطلاعات برگزید. قلمروهای اجتماعی (منزلت زنان، کارگران،

معلمان، دانشجویان و دانش آموزان و…) و فرهنگی، مبارزه با سطح نازل فرهنگ در قسمتهای مختلف کشور و به‌خصوص تبلیغ فرهنگ استقلال و آزادی و…

رهبر جمهوری اسلامی در قانون اساسی ایران مسئول اجرایی نیست. از سویی ما وقتی درباره پاسخ‌گویی صحبت می‌کنیم موضوع مسئولیت‌های اجرایی را در کنارش می‌آوریم. یعنی اساسا مسئولین باید پاسخ‌گو باشند. از طرفی چیدمان شکل‌گیری قدرت در ایران بگونه‌ای است که اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین انتصاب‌ها با رهبر است. حکم حکومتی و تسلط بر نیروی نظامی و … همه اینها باعث می‌شود سر نخ قدرت در ایران به شخصی برسد که روی کاغذ مسئولیت اجرایی ندارد. قانون حتی قانون الکن چگونه می‌تواند لااقل در بلند مدت چنین وضعیتی را مهار کند. آیا به لحاظ حقوقی برای این معضل اساسا تلاشی صورت گرفته و در مقاطع زمانی توانسته نتیجه‌ای هر چند محدود داشته باشد؟

۵.حقیقت این‌است که غیر از قلمرو گسترده‌ای که در آن، «رهبر» مقام اول اجرایی است (نیروهای نظامی و انتظامی و صدا و سیما و قوه قضایی و مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان و بنیادها و موقوفه‌ها و نهاد روحانیت) در حکومت و مجلس نیز هم از راه نظارت استصوابی و هم تقلب و هم با دخالت در گزینش رئیس مجلس و وزیران و هم از راه حکم حکومتی، «رهبر» تنها مقام اجرائی واقعی است. قانون اساسی نیز مانع او نیست. زیرا فرض بر این‌است که او برخوردار از ولایت مطلقه است و اختیاراتش در قانون اساسی، کف اختیارات او است. مجلس خبرگان، با وجود صراحت قانون اساسی، خود را ناظر بر «رهبر» تعریف نمی‌کند.

آیا کوشش‌هایی بعمل آمده‌اند که «رهبر» را به قانون اساسی ملزم کنند؟ تضاد دائمی میان ریاست جمهوری و «رهبری» گویای این واقعیت است که این کوشش‌ها بعمل آمده‌اند و هربار، سبب عملی شدن بخشی از اختیارات به عمل در نیامده «رهبر» شده‌اند. در حقیقت جهت عمومی تحول، واقعیت جستن ولایت مطلقه فقیه به زیان «جمهوریت نظام» بوده است. چنان‌که در ریاست جمهوری آقای خاتمی، مجمع تشخیص مصلحت تشکیل شد. حکم حکومتی واقعیت پیدا کرد. «دادگاه ویژه روحانیت» قانونی شد و تعیین خطوط

سیاسی و اقتصادی عملی شد و… آقای روحانی مجموعه‌ای را مواد حقوق شهروندی خواند اما امکان عمل پیدا نکرد. تقاضای اختیارات کرد اما به او داده نشد. از رفراندوم سخن بمیان آورد، به جایی نرسید. در دوره ریاست جمهوری او، سخن از حذف ریاست جمهوری نیز به میان آمد. به تازگی، آقای خامنه‌ای دری را که خود گشوده بود، بست وقتی گفت: مشکلات نظام پارلمانی بیش از نظام ریاستی است. با وجود این، در این حکومت نیز، قلمرو حکومت بازهم محدودتر شده‌است. تا جایی که آقای روحانی می‌گوید باید معلوم شود رئیس جمهور چه اختیاری دارد!

راستی این‌است که قانون به کاری توانا نیست اگر ساختار دولت حقوق‌مدار نباشد. در عوض، در سطح شهروندان است که راه‌کار وجود دارد:

هرگاه حق به ویژگی‌هایش تعریف شود، نسبت حقوق با دارندگان آنها تغییر می‌کند. توضیح این‌که

۵،۱. حقوق انسان ذاتی حیات هر انسان است. بنابراین، هر انسان اگر به حقوق خویش عمل کند، به میزانی که عمل می‌کند، قلمرو قدرت را محدود می‌کند.

۵،۲. حقوق شهروندی نیز ذاتی حیات شهروندی است. به بخشی از این حقوق، شهروندان حتی در استبداد هم می‌توانند عمل کنند. هرگاه چنین کنند، بازهم قلمرو قدرت را محدودتر می‌کنند.

۵،۳. رعایت بسیاری از حقوق طبیعت نیز با شهروندان است. هرگاه آنها حقوق طبیعت را رعایت کنند، قلمرو قدرت بیش از پیش محدود می‌شود.

۵،۴. با عمل به حقوق بالا، شهروندان می‌توانند نهادهای گوناگون را ایجاد کنند و بدانها، قلمرو تصدی جامعه مدنی را بطور روزافزون توسعه دهند.

۵،۵. تحقیق در جنبش‌های تغییر دهنده رژیم‌ها به این نتیجه رسیده‌است که هرگاه سه و نیم درصد مردم به جنبش درآیند و خشونت به کار نبرند، توانا به تغییر رژیم استبدادی می‌شود. این همان واقعیت است که به استمرار، به ایرانیان خاطرنشان می‌شود. راستی این‌است که هرگاه از نیروهای محرکه جامعه، دانشجویان و دانشگاهیان و معلمان و دانش‌آموزان بزرگ‌سال و زنان، چهار رشته کارهای بالا را انجام دهند و قواعد خشونت‌زدایی را بکاربرند، می‌توانند رژیم را تغییر دهند و آن را با دولت حقوق‌مدار و حق‌وند جانشین کنند.

شیرین عبادی: با وجود قانون اساسی فعلی، هیچ اصلاح بنیادینی در ایران ممکن نیست

پاسخگو بودن و چگونگی پاسخگو کردن نهادهای قدرت در روند شکل‌گیری قوانین در جهان به مرور زمان ایجاد شد. علومى مانند حقوق، منطق، فلسفه و جامعه‌شناسی همگی در طی قرن‌ها راهکارهای عملی برای این مهم یافته‌اند. کشورهای متمدن و در پی آن ممالک در حال توسعه در این مسیر قدم گذاشتند. ولی از دید بسیاری از حقوقدانان ایرانی در نظام جمهوری اسلامی همه چیز به گونه‌ای چیده شده که در مواردی به جای هموار کردن مسیر قانون برای پاسخگو کردن نهادها به جامعه، به عمد سدها و مسیرهای انحرافی قرار گرفته است. شیرین عبادی، یکی از اولین قضات زن در ایران، در همین رابطه بیش از هر چیز به معیوب بودن چرخه‌ی قدرت در ایران تاکید دارد و از همه مهم‌تر اینکه معتقد است این مسئله نه تنها جلوی پاسخگویی نهادهای قدرت را گرفته و راه‌های قانونی برای دسترسی به آن را سد کرده است، بلکه خود علت معلول‌های بسیاری از جمله ناکارآمدی و فساد اقتصادی است. مشروح گفت‌وگوی مجله حقوق ما را با شیرین عبادی بخوانید:

می‌خواهم در ابتدا به شورای نگهبان بپردازم. ایده شکل‌گیری شورای نگهبان بر اساس اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه و مسئله نظارت



پنج تن از علما برای جلوگیری از خلاف شرع بودن قوانین به وجود آمد. از آن مهمتر این‌که وظائف این شورا بسیار کلیدی است، به‌گونه‌ای که حتی برخی کنشگران سیاسی، مدنی یا اجتماعی دائماً نقدهایی در رابطه با شورای نگهبان و خصوصاً نظارت استصوابی مطرح می‌کنند؛ چرا که معتقدند یکی از راه‌های اصلی باز کردن قفل تغییر اوضاع در ایران، اصلاح در وضعیت یا حذف این شورا است. آیا با شرایط و بضاعت قانونی فعلی هیچ‌گونه نظارتی بر این نهاد وجود دارد و یا اگر نیست در قانون اساسی بضاعتی برای شکل‌گیری چنین نظارتی بجهت پاسخگویی این نهاد وجود دارد؟

من بارها اعلام کردم که با وجود قانون اساسی فعلی هیچ نوع اصلاحاتی در ایران به صورت بنیادی صورت نخواهد گرفت. زیرا که ساختار سیاسی ایران که در قانون اساسی تعیین شده، اجازه اصلاحات بنیادین را نمی‌دهد. یکی از این موانع تحقق دموکراسی در ایران شورای نگهبان است. در شورای نگهبان شش روحانی مستقیماً از طرف رهبر تعیین می‌شوند و شش حقوق‌دانش از طرف رییس قوه قضاییه انتخاب و به مجلس معرفی می‌شوند برای گرفتن رای اعتماد.

این شورا چند وظیفه مهم دارد. در درجه اول حق وتو نسبت به قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی را داراست. در زمانی که می‌خواهند قانونی را با شریعت اسلام انطباق دهند، فقط شش روحانی که مستقیماً از طرف رهبر انتخاب شده‌اند، حق اظهار نظر دارند. به عبارت دیگر، در کشور ایران موازین اسلامی و تفسیر شریعت فقط و فقط منحصر است به رهبر که از طریق نمایندگانش در شورای نگهبان اعمال می‌شود و عقاید سایر فقها هیچ جایی برای گفتگو ندارد. در زمانی که قانونی قرار است با قانون اساسی انطباق داده شود، علاوه بر روحانیون شورای نگهبان، حقوقدانان هم باید اظهار نظر کنند. بنابراین اگر تمام نمایندگان مجلس شورای اسلامی امری را تصویب کنند، تا زمانی که این دوازده نفر تایید نکنند، جنبه قانونی پیدا نمی‌کند.

وظیفه دوم شورای نگهبان تایید صلاحیت داوطلبین عضویت در مجلس و همچنین ریاست جمهوری است. توجه کنید در این‌جا یک دور باطل بوجود می‌آید. یعنی کسانی که در شورای نگهبان صلاحیت داوطلبین را برای نمایندگی تایید کرده‌اند، همان افراد باید صلاحیت حقوقدان‌های معرفی شده از سوی شورای نگهبان را نیز تایید کنند. از سوی دیگر، حقوقدانان تایید شده از طرف رییس قوه قضاییه به مجلس معرفی می‌شوند و رییس قوه قضاییه هم مستقیماً از طرف رهبر تعیین می‌شود. بنابراین در این سیکل معیوب جایی برای اراده واقعی مردم باقی نمی‌ماند. در حقیقت هر حرکتی که مردم بخواهند انجام دهند، به یکی از ابزارهای کنترل رهبر برخورد می‌کند.

اما وظیفه سوم شورای نگهبان تفسیر قانون اساسی است. یعنی هر جایی که احساس کنند قانون اساسی نیاز به تفسیر دارد این نمایندگان رهبر هستند که تفسیر خودشان را از قانون اساسی ارائه می‌دهند. در چنین شرایطی سوال اصلی این است که نقش مردم چیست و مردم در کجای حاکمیت قرار دارند؟ موضوع مهم این است که شورایی با این اهمیت آیا ساز و کاری نظارتی بر اعمالش وجود دارد؟ هیچ مسئله‌ای صلاحیت شورای نگهبان را محدود نمی‌کند.

متأسفانه در قانون اساسی جمهوری اسلامی آنها فقط به رهبر یعنی کسی که آنها را انتخاب کرده پاسخگو هستند. بنابراین، این نهاد یکی از ادله‌ایست که ثابت می‌کند ساختار سیاسی ایران از ابتدا معیوب بوده و به همین دلیل است که در چهل سال علیرغم تلاش‌هایی که شده است، ایران رو به قهقراست.

مجلس خبرگان یکی دیگر از نهادهایی است که زنجیره قدرت در ایران را شکل داده است. مجلسی که حتی محتوای جلسات آن هم پشت درهای بسته شکل می‌گیرد. از آن‌جایی که خبرگان، دست‌کم بر روی کاغذ، نهادی است که برای پاسخگو کردن بوجود آمده، آیا در قانون برای مقابله با پاسخگو

راه حل درست این است که قانون اساسی تغییر کند و اختیارات به مردم بازگردد. ولایت فقیه حذف شود و قوانین دموکرات و عرفی شود. جامعه حقوقی می‌بایست همت خودش را معطوف به آگاه سازی مردم نسبت به ساختار معیوب قانون اساسی کند و به جای هدایت آن‌ها به سمت صندوق رای و انتخاب بین بد و بدتر، هدایت‌شان کند به کار درست‌تر یعنی درخواست تغییر قانون اساسی حذف ولایت فقیه و دموکرات سکولار و عرفی شدن قوانین.

متأسفانه عده‌ای در هر انتخابات بجای روشنگری سعی می‌کنند مردم را با حيله انتخاب کمتر بد بسوی صندوق انتخابات رهنمون کنند و دائماً مردم را می‌ترسانند که اگر به الف رای ندهید آقای ب انتخاب خواهد شد و حال آن‌که آقای الف و ب هیچ فرقی با هم ندارند، زیرا که قانون اساسی اساساً اجازه چنین فرقی را نمی‌دهد.

من آخرین مورد را یادآور می‌شوم که مخصوصاً اصلاح‌طلب‌ها مردم را پای صندوق‌های رای آوردند زیرا که می‌گفتند اگر آقای ریسی رییس جمهوری بشود وضعیت خیلی خراب است و بهتر است آقای روحانی بشود. جمله معروف آقای خاتمی که گفت «تکرار می‌کنم» باعث شد مردم پای صندوق‌های رای بروند. حالا نتیجه کلمه تکرار می‌کنم را باید دید.

آیا باز هم فکر می‌کنید که فرقی هست بین روحانی و ریسی؟ نتیجه چه شد؟ ضمن این که آقای ریسی یک پست اساسی و مهمتری هم گرفتند و با وجود این‌که رهبر می‌دانستند که مردم از ترس این که ریسی رییس جمهوری نشود به روحانی رای دادند و لیکن ریسی را تشویق کردند و ریسی قوه قضاییه کردند. من منتظرم ببینم این بار اصلاح‌طلب‌ها می‌خواهند با چه حيله دیگری مردم را پای صندوق‌های رای بیاورند و چرا یک‌بار برای همیشه بجای فریب مردم که انتخاب بین بد و بدتر بوده، حقیقت را نمی‌گویند و سعی نمی‌شود مردم با واقعیت روبه‌رو شوند که «تا قانون اساسی اصلاح نشود، امکان هیچ نوع اصلاحاتی در ایران وجود ندارد.»



است سر بسته بوده و در محافل خصوصی. وضعیت ایران و شدت برخورد با منتقدین و سانسوری که وجود دارد باعث شده است خیلی از مردم ایران هنوز به مشکلات ساختاری وارد نباشند. مردم نتیجه این ساختار معیوب یعنی اختلاس‌های کلان عدم مدیریت و ناکارآمدی را می‌بینند، اما این‌ها معلول هستند. علت واقعی چیز دیگری است. علت را باید در قانون اساسی جستجو کرد.

رابطه واقعاً پیچیده بین شورای نگهبان، رهبر، سپاه، قوه قضاییه و مجلس خبرگان و حتی نوع رقابت بر سر قدرت در این نهادها هنوز برای بسیاری مانند یک کلاف پیچیده است. سوال من این است که کنشگر یا فردی که در جامعه ایران به دنبال گردش آزاد اطلاعات و روشنگری است، با قوانین موجود شانس برای رسیدن به پاسخ دارد؟ با فرض این‌که این فرد تمام ریسک‌ها و خطرات پرسش‌گری را به جان بخرد چه راهکار و ابزاری برای شروع دارد؟ قانون بعنوان ابزار یک شهروند چه مواردی برای ارائه دارد؟

نبودنش هیچ پیش‌بینی صورت گرفته است؟ یکی دیگر از دلایلی که من معتقدم ساختار سیاسی ایران بر طبق قانون اساسی اجازه اصلاحات بنیادی نمی‌دهد، همین خبرگان است.

تایید صلاحیت افراد برای شورای خبرگان بر عهده شورای نگهبان است. یعنی کسانی می‌توانند در انتخابات مربوط به شورای خبرگان شرکت کنند که به نوعی مورد تایید رهبر باشند. وقتی افرادی که قرار است رهبر را نظارت کنند قبلاً از سوی رهبر تعیین شدند چه انتظاری از این شورا می‌توانید داشته باشید؟

علاوه بر این شورای خبرگان منحصر است به کسانی که در یک رشته خاص تخصص دارند و آن هم علوم دینی است. آن‌ها باید مدرک اجتهاد داشته باشند و اگر مدرک آنها مورد تردید باشد بایستی امتحان بدهند. یعنی در حقیقت برای تعیین رهبر که تمامی اختیارات منحصر است به ایشان، فقط متخصصین علوم دینی حق اظهار نظر دارند و حال آن‌که رهبر تعیین‌کننده سیاست‌های اقتصادی هم هست. جایگاه اقتصاددانان کجاست؟ رهبر اجازه صدور فرمان جنگ و رهبری نیروهای نظامی را هم دارد. پس جایگاه متخصصین نظامی کجاست؟ خبرگان که رهبر را تعیین می‌کند فقط طبق قانون اساسی زمانی می‌تواند رهبر را عزل کند که رهبر دیوانه شود یا فوت کند. هیچ نظارتی اتفاق نمی‌افتد. به یک دلیل ساده آن هم این‌که این‌ها همگی منتخب رهبر هستند و سوال این است مردم کجای این تسلسل باطل قرار گرفتند؟

جامعه حقوقی ایران تا چه اندازه در زمینه پی‌گیری این‌گونه مسائل کارگروه داشته یا دارد؟ آیا تلاشی برای تغییرات کلان از طریق قانون برای پاسخگو کردن نهادهای قدرت صورت گرفته و یا در جریان است؟

از ابتدای تصویب قانون اساسی نواقص قانونی مورد بحث و بررسی حقوقدانان قرار گرفته اما هیچ توجهی به آن نشده است. ضمن این‌که اجازه چاپ این گونه کتاب‌ها به علت سانسور شدید داده نمی‌شود و اگر انتقادی شده

جامعه حقوقی می‌بایست

همت خودش را معطوف

به آگاه‌سازی مردم نسبت

به ساختار معیوب قانون

اساسی کند و به جای

هدایت آن‌ها به سمت

صندوق رای و انتخاب بین

بد و بدتر، هدایت‌شان کند

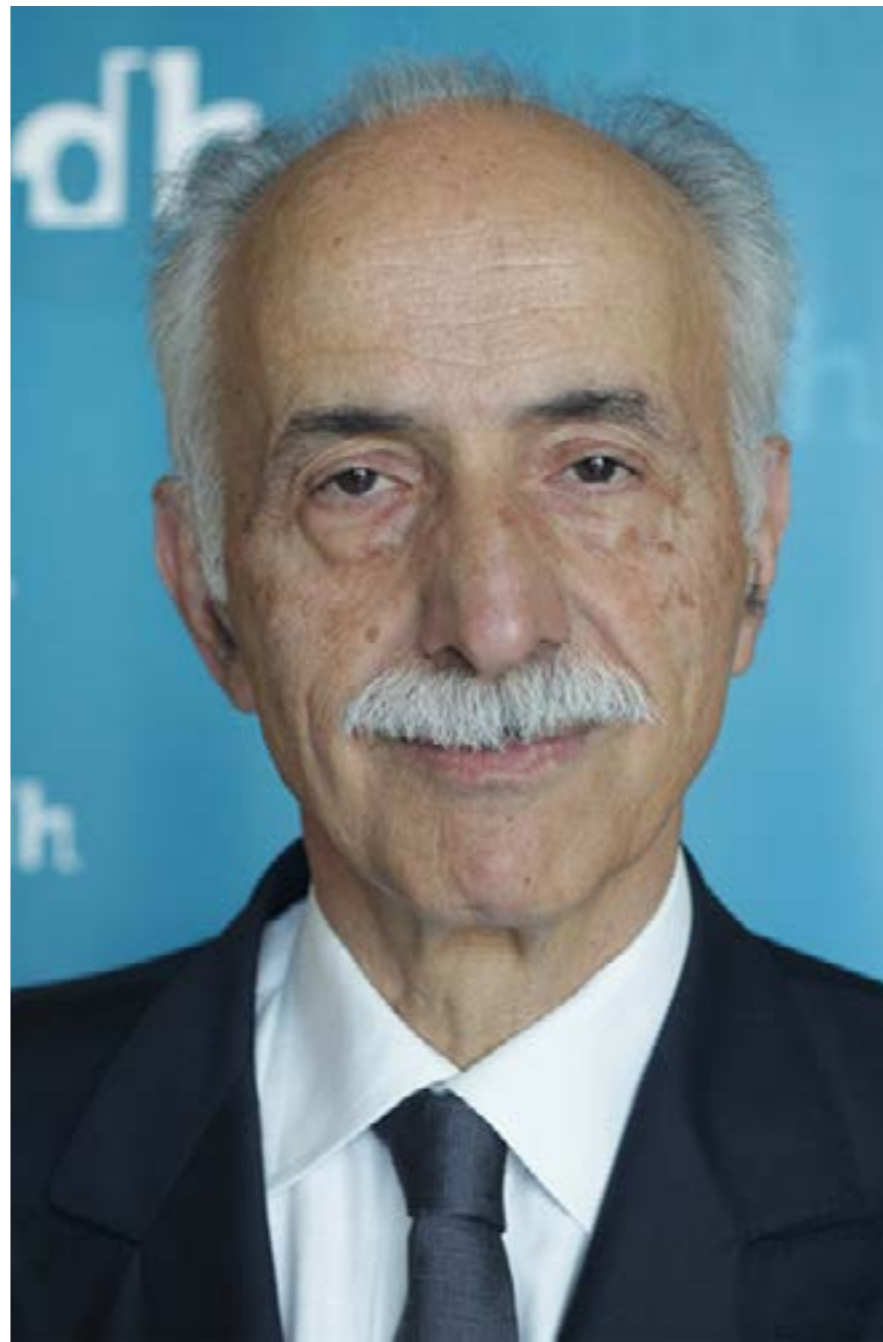
به درخواست تغییر قانون

اساسی، حذف ولایت فقیه،

و سکولار-دموکرات و عرفی

شدن قوانین.

«آیین دادرسی جمهوری اسلامی را از کتاب‌های فقهی قرن پنجم و ششم هجری در آورده‌اند»



دکتر عبدالکریم لاهیجی یکی از چهار حقوقدانی است که پیش‌نویس قانون اساسی فعلی را تهیه و تنظیم کرده است؛ پیش‌نویسی که البته بعدها تغییرات اساسی و فراوانی کرد. مجله حقوق ما از او درباره پاسخگویی نهادهای قدرت در ایران گفت‌وگویی کرده که در ذیل می‌خوانید.

به نظر شما گستره و میزان مسئولیت در ارتباط با پاسخگو بودن مسئولین موثر است؟ آیا نوع و کمیت مسئولیت تأثیری در نوع و کمیت پاسخگویی می‌گذارد؟

ببینید! در حقوق ارتباطی هست بین اختیار قدرت و مسئولیت. این یک حرف «منطقی» است که از منطق به حقوق وارد شده: کسی که اختیار ندارد، از او نمی‌شود مسئولیت خواست. بنابراین فارغ از قانون اساسی جمهوری اسلامی و چیزی که در ایران می‌گذرد، مسئولیت هر کس با حدود اختیاراتش در چارچوب اصول حقوقی باید متناسب باشد.

مثلا این که حدود اختیارات نمایندگان مردم چیست؟ در ایران وقتی که در مجلس ششم آمدند لایحه الحاق ایران به کنواسیون ضد شکنجه را تصویب کردند، شورای نگهبان گفت این مخالف موازین شرعی است و تصویب

دارند و یا شغلی در ساختار اداری قضایی ایران دارند مسلماً در حدود مسئولیت و اختیاراتشان باید مسئول باشند. ولی با توجه به این که مرجع قضایی مستقل نیست این‌جا باز مناسبات فردی، رفاقتی، روابط با مراجع و مراکز قدرت هستند که می‌تواند آن مسئولیت‌ها را خنثی کنند. فساد در ایران امروز فغان و فریاد رییس قوه قضاییه را هم در آورده که می‌گوید این قدر درباره این موضوع صحبت نکنید. ولی می‌بینیم خیلی‌ها حتی کسانی که در راس قوه قضاییه بودند بخصوص سلف ایشان، آقای لاریجانی، درگیر فساد بودند. اما شکایت‌ها به جایی نمی‌رسد و بنابراین مسئولیت‌ها هم لوٹ می‌شود.

شورای نگهبان نهادی است که نیمی از اعضایش بدون واسطه و نیمی دیگر با واسطه توسط رهبر انتخاب می‌شوند و خود این نهاد فیلتر اصلی‌ترین نهاد مردمی (به زعم قانون اساسی) یعنی مجلس است. آیا با شرایط و بضاعت قانونی فعلی هیچ‌گونه نظارتی بر این نهاد وجود دارد و یا اگر نیست در قانون اساسی بضاعتی برای شکل‌گیری چنین نظارتی برای پاسخگویی این نهاد وجود دارد؟

پاسخ من منفی است. زیرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی به تقلید از نخستین پیش‌نویسی که چهار حقوقدان، از جمله خود من در آن دست داشتیم، آمدند ساختار جمهوری را حفظ کردند. یعنی سه قوه ناشی از اصل حاکمیت ملی (قوه قانونگذاری، قوه قضاییه، قوه اجرایی) را حفظ کردند. خب وقتی ما می‌گوییم (جمهوری)، در یک جمهوری قوه اجرایی زیر نظر ریاست رییس جمهوری است. حالا آن رییس جمهوری یا از طریق انتخابات مستقیم و آزاد و از طرف مردم انتخابات می‌شود و یا این که در مجلس و از طرف حزب یا گروهی که به آن‌ها وابسته است و اکثریت دارند. البته مجلس قانون‌گذاری هم آن شخص را برای مدتی بعنوان چهار یا پنج سال یا مدتی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده به عنوان رییس قوه اجرایی یا رییس‌جمهوری انتخاب می‌کند.

مصوب نمایندگان مجلس را از اعتبار انداخت. در مورد لایحه الحاق ایران به رفع هرگونه تبعیض از حقوق زنان هم نتیجه‌اش همین شد. در این وضعیت ما نمی‌توانیم بگوییم نمایندگان مجلس ششم به تکالیف ملی و مصالح ملی مردم ایران توجه نکردند.

در ارتباط به انتخاب‌شان، با توجه به دخالت شورای نگهبان در انتخابات، آیا اصلاً آنها خودشان را نماینده مردم می‌دانند یا نمی‌دانند؟ با توجه به این که انتخابات نه آزاد است و نه مستقیم. دیگر این که با توجه به این که شمشیر شورای نگهبان روی سرشان قرار دارد باید در آن حدود از آن‌ها مسئولیت خواست.

در مورد قوه قضاییه هم با توجه به این که قضات زیر نظارت مستقیم رییس قوه قضاییه هستند، با تمام انتقاداتی که مردم و من به عنوان یک وکیل دادگستری از وضعیت اسفناک قوه قضاییه داریم، ولی انتصاب و عزل قضات در دست رییس قوه قضاییه است.

رییس قوه قضاییه یک سفری کرده بود - فکر می‌کنم به ناحیه بلوچستان - و آنجا برخورد کرده بود به پنج شش رای که صادر شده و همانجا دستور داده بود آرا باطل بشود. در حقوق، اصلی هست به نام اعتبار امر مختوم. یعنی وقتی موضوعی در دادگاه مطرح شد و رای برای آن صادر شد، هیچ مرجعی در حکومت نمی‌تواند آن رای را از اعتبار بیندازد؛ مگر در چارچوب اعاده دادرسی.

رییس قوه قضاییه به خودش حق می‌دهد که پنج یا شش رای را که دادگاه صادر کرده، باطل کند. با توجه به این که آیین دادرسی جمهوری اسلامی، به خصوص کیفری، از داخل کتاب‌های فقهی مربوط به قرن پنجم و ششم هجری در آورده‌اند و در آن زمان جامعه به پیچیدگی امروز نبوده. با توجه به این که آن زمان علم قاضی (دلیل) بوده و با دوتا شاهد هم آن علم بوجود می‌آمده، بنابراین این‌ها هم آمدند و به قانون آیین دادرسی جزایی قرن بیستم به بعد یک کشور بزرگی مثل ایران وارد شدند.

در هر حوزه‌ای که مانگه کنیم با توجه به این که محدودیت کسانی که در مقام اجرایی هستند یا نمایندگی از مردم



این شیوه‌ای است که در جمهوری‌ها وجود دارد. ولی شما می‌بینید که بر فراز این سه نهاد جمهوریت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ولایت فقیه را قرار داده‌اند که من نامش را سوپر نهاد گذاشتم. در ادامه هم گفته‌اند نظر ولایت مطلقه فقیه و بر سه نهاد جمهوریت ولایت و الویت دارد.

ضمن این‌که در اصل صد و ده قانون اساسی کم و بیش تمام اختیارات رییس قوه اجرایی را به این شخص تفویض کردند. بخش بزرگی از اختیاراتی که در حوزه صلاحیت و انحصار قوه قضاییه و قانون‌گذاری هست را هم به او تفویض کردند. از جمله این‌که یک روحانی را به عنوان رییس قوه قضاییه تعیین می‌کند و از جمله این‌که سه روحانی دیگر را به عنوان اعضای فقیه شورای نگهبان تعیین می‌کند.

به این صورت هم قوه مجریه زیر استیلای اوست و اختیارات انحصاری دارد و هم در حوزه تعیین و نصب فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی و رییس رادیو تلویزیون دولتی، مسئول اوست. بنابراین یک ابر نهادی بوجود می‌آید که سه نهاد دیگر را به قول قدما از حیث انتفاع می‌اندازد و ما دیگر با حکومت جمهوری سر و کار نداریم. بلکه با یک حکومت فردی سر و کار داریم که مشروعیت خودش را به ملکوت آسمان نسبت می‌دهد و از آن طریق

می‌گوید من نماینده امام زمان هستم. یعنی الویتش مشروعیت الهی مردمی می‌گیرد و در کنار آن مجلس خبرگان بوجود آمده که مثلاً باید بر کار ولی فقیه نظارت کند که هرگز در چهل سال گذشته این کار را نکرده است. این است که ما دیگر با آن ساختار اولیه سر و کار نداریم و می‌رسیم به آن چیزی که (حکومت اسلامی) است. آقای خمینی از دو سال قبل از انقلاب راجع به این حکومت اسلامی در سخنرانی‌هایش و حوزه درسی که داشته صحبت کرده و می‌خواسته بعدها آن را به صورت برنامه حکومتی در بیاورد. به قول مهندس بازرگان گام به گام. یعنی با دروغ‌گویی با کتمان و با لاپوشانی.

به مرور نیت خودش را گفته است و به این صورت چهل سال است مردم در این مدار بسته قدرت قرار گرفته‌اند و هیچ‌گونه مرجع شکایت و رسیدگی مستقلی وجود ندارد. در همه نظام‌های دموکراتیک بلاخره در ارتباط با تخلفات حکومت و ماموران اجرایی یک مرجعی وجود دارد و دادگستری مستقلی هست یا نهادی که می‌شود به آن نهاد شکایت کرد. ولی در قانون اساسی جمهوری اسلامی یک دادگاه چون ساختارش غیردموکراتیک، استبدادی و فردی است بنابراین نه مرجع مستقلی برای شکایت هست و نه اصولاً دادخواهی و احقاق حق امکان‌پذیر است.

در حکومت‌های استبدادی، قانون در قید و بند حاکمیت است

سهیلا رحیمی تالش، حقوقدان و وکیل دادگستری، به پرسش‌های مجله حقوق ما درباره پاسخ‌گویی نهادهای قدرت در جمهوری اسلامی، به صورت کتبی پاسخ داده است.

مشروح این گفت‌وگو را در زیر بخوانید:

به نظر شما حق دسترسی شهروندان به اطلاعات، نحوه هزینه‌کردها و چگونگی تصمیم‌گیری‌ها در بسط دموکراسی اثرگذار است؟ و آیا صرف انتشار اطلاعات می‌تواند حاکمان را پاسخگو کند؟

با عنایت به این‌که اصولاً شهروندان چنانچه بخواهند از نحوه عملکرد و چرایی تصمیم‌گیری‌های دولت و موسسات عمومی و ارگان‌های خصوصی که خدمات عمومی ارائه می‌دهند، سوالی داشته باشند و خواهان پاسخ‌گویی این نهادها باشند، ابتدا می‌بایست به این اطلاعات دسترسی داشته باشند، بایستی ساز و کارهای مناسبی جهت دسترسی به اطلاعات برای شهروندان جامعه فراهم گردد. از آن جایی که پاسخ‌گویی مسئولان در برابر مردم در کنار دو رکن دیگر، یعنی رای مردم و حاکمیت قانون، از اصول دموکراسی می‌باشد، حق دسترسی به اطلاعات به عنوان ابزار اعمال این حق در جهت بسط دموکراسی حایز اهمیت بسیار است.

اما بدیهی است صرف دسترسی به این اطلاعات، به خودی خود نمی‌تواند موجب پاسخگو ساختن مسئولان در برابر

مردم را تضمین نماید بلکه این امر نیازمند داشتن قوانین متقنی است که اولاً مسئولان در کنار پاسخ‌گویی‌های قانونی، در مقابل مردم نیز به صورت مستقیم پاسخگو باشند و نیز به اجرا درآمدن این قوانین به نحو کامل و درست می‌باشد. چرا که در اغلب موارد در ایران قوانین تصویب می‌شوند اما ساز و کارهای اجرایی آن غالباً ناموجود و معیوب بوده و در عمل اجرای آن را غیر ممکن می‌سازد. البته این به معنای پاسخ‌گویی رو در رو به فرد مردم جامعه نیست که طبیعتاً چنین چیزی ابلیت تحقق نخواهد داشت. بلکه منظور پاسخ‌گویی مسئولان در مقابل نمایندگان آحاد مردم و افکار عمومی یا مطبوعات و رسانه‌هاست که خود مستلزم داشتن مطبوعات آزاد، آزادی بیان و آزادی پس از بیان است که متأسفانه در کشور ما به دلیل محدودیت‌ها و سانسورهای شدید حاکم بر رسانه‌ها هرگز نمی‌توانند مانند کشورهای توسعه‌یافته بعنوان دولت در سایه عمل نموده و با فشار به مسئولان آنان را مجبور به توضیح یا اصلاح یا احتیاط در عملکرد نمایند.

برخی از نهادها همچون صدا و سیما مدیرانشان توسط رهبر تعیین می‌شود و سیاست‌گذاری کلان آن‌ها نیز هماهنگ با سیاست‌های رهبر و دیدگاه نزدیک به اوست. اگر فرض کنیم کمپینی برای پاسخگو کردن چنین نهاد عریض و طولیلی بوجود



بیاید از چه ابزار قانونی می‌تواند استفاده کند؟
اساسا آیا ابزاری وجود دارد؟

بر اساس اصل ۱۷۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رییس سازمان صدا و سیما توسط رهبر انتخاب می‌شود و نمایندگان از قوای سه‌گانه (هر قوه دو نفر) مسئولیت نظارت بر این سازمان را بر عهده دارند.

در اساسنامه سازمان صدا و سیما و قانون نحوه اداره صدا و سیما ساز و کارهای نظارت قانونی بر عملکرد صدا و سیما پیش‌بینی شده است. در کنار تمام این‌ها اصولا با عنایت به دولتی بودن صدا و سیما چنانچه عملکرد صدا و سیما و مصوبات و تصمیمات آن موجب ضرر رساندن به اشخاص عادی گردد، می‌توانند به دیوان عدالت اداری شکایت نمایند.

به غیر از راه‌هایی که شرح آن گذشت اصولا راه‌کارهای قانونی دیگری برای پاسخگو نمودن صدا و سیما در برابر مردم وجود ندارد. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که با توجه به پخش اعترافات تحت شکنجه زندانیان سیاسی و ترویج خشونت و جنگ و موارد علیه حقوق زنان و اقلیت‌ها اعتراض‌هایی از جانب مطبوعات و افکار عمومی در سال‌های گذشته صورت گرفته است که این نظارت و واکنش مردم به عملکرد صدا و سیما از طریق فضای مجازی و مطبوعات تا حدودی این نقیصه قانونی را مرتفع نموده است؛ ولی قطعاً نه به طور جامع و کافی. هنوز تا رسیدن به سر منزل مقصود راه درازی در پیش است و اصولا سیاستگذاری رسانه در جمهوری اسلامی واقعا فاقد ریشه‌های قانونی و فرهنگی و بیشتر واجد جنبه‌های ایدئولوژیک است. رسانه مهمترین ابزار تبلیغاتی و فرهنگی در مسیر بسط افکار و عقاید حاکمیت محسوب می‌گردد. از این رو، بود و باش آن یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسایل برای حکومت محسوب شده است. تا به حدی که رییس آن از جانب رهبر انتخاب می‌شود و همین امر مبارزه علیه آن را بسیار پیچیده خواهد کرد.

برخی از نهادهایی که همیشه در این سال‌ها زیر سوال بودند، سعی کرده‌اند در نوع هزینه‌کردها و

تقسیم بودجه با شفاف سازی بیشتری عمل کنند. نمونه آن آستان قدس رضوی است. آیا در قانون اساسی ایران شرایطی وجود دارد که شهروندان ایرانی بتوانند پس از این شفاف سازی (واقعی یا غیر واقعی) بر درستی آن نظارت و در صورت ایراد پیگیری کنند؟

خیر! اساسا در قانون اساسی ایران در خصوص دسترسی مردم به اطلاعات مربوط به نحوه هزینه‌کردها و تقسیم بودجه مقرره‌های پیش‌بینی نگردیده است. ولی در سال

۱۳۸۸ قانون انتشار و دسترسی آزاد با اطلاعات تصویب شده است که در صورت درخواست اشخاص می‌توانند به اطلاعاتی که جنبه طبقه‌بندی شده نداشته و خلاف مصالح کشور نباشد، دسترسی پیدا کنند و برخی از موارد که برای مردم ایجاد حق و تکلیف می‌نماید، باید توسط خود این افراد موسسات و ارگان‌ها در اختیار مردم قرار گیرد.

در همین قانون نیز مسئولیت‌های جزایی و مدنی برای افرادی که مانع افشای اطلاعات شده و یا اطلاعات غیر واقعی در اختیار مردم قرار داده‌اند، پیش‌بینی شده است. اما در همین قانون نیز استثنایی بر این حق زده شده که خود عامل افشا نشدن درصد بالایی از اطلاعات خواهد بود. چون گفته شده اطلاعات طبقه‌بندی شده از اجرای قانون دسترسی آزاد به اطلاعات مستثنی هستند و در عین حال نیز اطلاعات طبقه بندی شده را تعریف نمی‌نماید و در نتیجه مسئولان و سازمان‌های دولتی می‌توانند با طبقه‌بندی شده نامیدن اطلاعات از افشاء آن خودداری نمایند.

ارتباط بین کمیت و حجم مسئولیت با کیفیت و حجم پاسخگویی چیست؟ در واقع رتبه یک مسئول در زمان پاسخ‌گویی به قانون یا جامعه چه تاثیری در نوع پاسخگویی او دارد؟ وضعیت در ایران در این رابطه چگونه است؟

طبیعتا با توجه به اهمیت مسئولیت و نیز میزان ارتباط آن با حقوق مردم، بالاخص حقوق و آزادی‌های اساسی حاکمیت قانون و پاسخگویی در برابر نهادهای قانونی و افکار عمومی باید بیشتر باشد. ولی متاسفانه این امر در جوامعی مانند ایران کاملا برعکس می‌باشد یعنی میزان مسئولیت با میزان پاسخگویی رابطه معکوسی دارد.

به طور مثال یک مامور حراست در یک اداره دولتی چندین رییس و سرپرست و مسئول داشته و در تیررس انواع اعتراضات از جانب ارباب رجوع می‌باشد. در حالی که رهبر که بالاترین حد و خطیرترین مسئولیت‌ها بر اساس قانون اساسی بر عهده اوست، در مقابل هیچ نهاد و

شخصی پاسخگو نیست. این به معنای بی‌اهمیت شمردن شغل خاصی نیست و منظور از آن عدم وجود توازن مابین میزان مسئولیت و نیز میزان قدرت و میزان پاسخگویی دو جایگاه شغلی می‌باشد که هیچ تناسبی با هم ندارند. در کشورهایی که از نظام‌هایی بر پایه دموکراسی برخوردار می‌باشند، پاسخگو بودن مسئولین از ارکان وجودی دموکراسی محسوب شده و هر مسئولی به میزان مسئولیت و طبیعتا قدرتی که در چارچوب قانون از آن برخوردار می‌گردد، در مقابل نهادهای نظارتی و رسانه‌ها و افکار عمومی پاسخگو می‌شود.

در هر حالی که در ایران مردم و افکار عمومی به دلیل شأن قدسی و آسمانی رهبر هرگز نمی‌توانند از ایشان انتقاد یا سوالی داشته باشند و ایشان را ملزم به پاسخ و توضیح در مورد عملکردشان نمایند. این در حالی است که در جامعه‌ای مانند آمریکا حتی توهین به رییس جمهوری و مسئولین فاقد جنبه جزایی است و مردم در بیان افکار و نظرات خود از آزادی بیشتری برخوردار هستند.

یکی از دغدغه‌هایی که خصوصا در سال‌های گذشته بدلیل نوع هزینه کردهای بودجه بوجود آمده مسئله فساد مالی دولتی و سازمان یافته است. شکل تقسیم بودجه نهادهایی که منتفع می‌شوند و بی‌اطلاعی از چگونگی صرف بخش‌هایی که در ظاهر به نهادهایی با اسامی گمنام داده می‌شود و سر از جای دیگر در می‌آورد موضوعی است که بی‌پاسخ باقی مانده. حتی حجم فشارهای داخلی و خارجی هنوز نهاد دولت را بعنوان متولی تقسیم بودجه پاسخگو نکرده است؟ آیا در قانون برای آگاهی مردم درباره هزینه کردها و اعتراض به نوع آن پیش‌بینی شده و اگر نه آیا راهکاری برایش وجود دارد؟

اصولا لایحه بودجه هر سال چند ماه قبل از شروع همان سال توسط دولت تهیه و جهت تصویب به مجلس ابلاغ شده و پس از آن در قالب قانون بودجه برای تمامی دستگاه‌های دولتی و نهادهایی که به هر صورت از بودجه

ارائه دارد؟

می‌توان گفت مطرح کردن این ادعا که راه‌های دستیابی به اطلاعات در ایران کاملا مسدود بوده و شهروندان و مردم عادی و یا کنشگران امکان دستیابی به اطلاعات را ندارند، درست نخواهد بود. به طور مثال، قوانین بودجه در دسترس عموم مردم قرار داده می‌شود و یا مشروح مذاکرات نمایندگان مجلس در صحن علنی از رادیو تلویزیون پخش می‌گردد.

قوانین و مصوبات جدید برای آگاهی مردم در روزنامه رسمی انتشار می‌یابد و یا تصویب قانون دسترسی آزاد به اطلاعات و غیره، مردم و کنشگران اجتماعی می‌توانند تا حدودی از آن‌چه که در لایه‌های قدرت می‌گذرد اطلاع حاصل نمایند.

اما بدیهی است که این ابزارها کافی نبوده و به دلیل سانسورهای بسیار زیادی که اعمال می‌گردد مردم از این راه‌های محدود نیز نمی‌توانند به طور مناسب استفاده نمایند و کارکرد آنان بسیار ناقص و محدود گردیده و چون قوانین نیز که در این راستا باید به کمک شهروندان بیاید، توسط همین حاکمیت به تصویب می‌رسد، هرگز اقدام به تصویب قوانین کارایی در این زمینه نخواهند کرد که بتواند پرسش‌های مردم و کنشگران اجتماعی را پاسخ دهد.

اگر بخواهیم به بیان مختصرتر بگوییم، قانون آن چیزی نیست که نوشته می‌شود و به تصویب می‌رسد، بلکه آن چیزی است که بدان عمل می‌شود. در جوامعی مانند جوامع ایران یک شهروند از راه‌های زیادی امکان دستیابی به اطلاعات بالاخص در عصر کنونی را دارا هستند. اما سوالی که حتی برای اینجانب نیز به عنوان حقوقدان مطرح می‌گردد، آن است که در عمل چه میزان از این قوانین موجود که به ظاهر مترقی و در راستای حمایت از حق بر دانستن است، به اجرا درخواهند آمد. اصولا در حکومت‌های استبدادی، حاکمیت محدود به قانون نبوده بلکه قانون در قید و بند حاکمیت است که تمامی مشکلات از همین جا نشات می‌گیرد.



صد او سیمای جمهوری اسلامی ایران

متناسب با آن در اختیار مردم قرار می‌دهد. این گفته به هیچ وجه نشانگر روحیه انفعالی علم حقوق نیست بلکه نشانگر آن است که بدون داشتن سواد و آگاهی سیاسی اگر ما هزاران ماده قانونی به تصویب برسانیم کسی قادر به استناد به آن نخواهد بود. پس مقدمه قانون‌گذاری مطلوب، قانون‌گذاری که در سایه آن عدالت برای مردم جامعه ایجاد گردد بالا بردن میزان مسئولیت و سواد سیاسی و اجتماعی است و اصولا فرقی که بین جوامع توسعه یافته با جوامع کمتر توسعه یافته وجود دارد نیز دقیقا به همین امر بازمی‌گردد.

کنشگر یا فردی که در جامعه ایران بدنبال گردش آزاد اطلاعات و روشنگری است با قوانین موجود شانس برای رسیدن به پاسخ دارد؟ با فرض این‌که این فرد تمام ریسک‌ها و خطرات پرسش‌گری را به جان بخرد چه راهکار و ابزاری برای شروع دارد؟ قانون بعنوان ابزار یک شهروند چه چیزهایی برای

یکی از اصلی‌ترین علل شکل‌گیری دیکتاتوری در جوامع می‌باشد چرا که در گام بعدی دیکتاتوری در راستای حفظ خود ناگزیر به فساد، تبانی، سرکوب و استفاده از ابزارهای غیرقانونی مختلف می‌گردد.

همان‌طور در که در جواب سوال قبلتان هم عرض کردم پاسخگو ساختن نهاد قدرت دارای دو بازوی محرکه است که یکی از آنان داشتن قوانین متفن و مترقی است بازوی دیگر آن که می‌توان گفت دارای اهمیت بیشتری نیز هست داشتن روحیه پرسش‌گری و حساسیت نسبت به آن‌چه که در جامعه می‌گذرد می‌باشد؛ علم حقوق دارای ماهیتی مستقل نیست بلکه ماهیت آن وابسته به روابط انسانی در جامعه است. یعنی در تعریفی که از حقوق ارائه می‌شود گفته می‌شود که حقوق علم قانون‌مند ساختن رفتارهای انسانی است. پس بنابراین اولاً بایست درمیان مردم جامعه این پرسش مطرح شود که بطور مثال سازمان الف چرا و چگونه بودجه را به مصرف می‌رساند و پس از آن علم حقوق به کمک مردم آمده و سازکارهای

عمومی کشور استفاده میکنند لازم‌الاتباع خواهد بود. در این قانون نحوه هزینه‌کردها و درآمدهای پیش‌بینی شده و بصورت کلی بیان می‌گردد و در واقع بحث بودجه یک بحث حاکمیتی محسوب شده و جایی اصولا برای ابراز عقیده و اعتراض از جانب مردم عادی بغیر از نمایندگان مجلس وجود ندارد.

اساسا لازم به ذکر است با توجه به این‌که اکنون ما در عصر اینترنت و رسانه‌های دیجیتالی به سر می‌بریم عموما مردم تا حدود زیادی نسبت به گذشته از ردیف‌های بودجه میزان درآمدها و غیره آگاهی پیدا می‌کنند. اما بزرگترین مشکل در این راه آن است که آیا اصلا اعتراضی از جانب مردم صورت خواهد گرفت؟ یعنی بصورت واضح‌تر مردم کشور ما به دلیل روحیه غیر مسئولانه که نسبت به جامعه دارند در غالب موارد هیچ علاقه‌ای به پیگیری منافع جمعی و مشارکت در این‌گونه مباحث ندارند.

احساس نیاز به وجود هر چیز اولین گام در راه بدست آوردن آن است. یعنی اول روحیه حساس بودن نسبت به این‌گونه موارد باید شکل بگیرد و در گام بعدی نمایندگان مردم در مجلس این نیاز را منعکس نموده و اقدام به تصویب قانونی در جهت توانایی اعتراض شهروندان به بودجه به تصویب برسانند. در غیر این صورت باید به سرنوشتی که نمایندگان‌شان در مجلس در هنگام تصویب بودجه رغم می‌زنند، خشنود باشند.

پاسخگو بودن نهادهای قدرت چگونه می‌تواند به جلوگیری از فساد کمک کند؟ قدرت مردم با کمک قانون در فشار به قدرتمندان چه تعریف متفاوتی از جامعه فعلی ایران می‌تواند به ما بدهد؟ قصدم از این سوال بیشتر این است که اگر امکان دارد بتوانید با مقایسه بین جوامع بیشتر موضوع را روشن کنید

قطعا اگر برای دمکراسی سه مشخصه اصلی قایل باشیم پاسخگویی در مقابل مردم یکی از مشخصه‌های اصلی نظام‌های دمکراتیک در جهان است. پ پاسخگو کردن صاحبان قدرت در واقع به محدود کردن قدرت آنان کمک نموده و مانع از شکل‌گیری قدرت انحصاری می‌گردد که

